

Theses on parasitism

تزهائی در باره طفیلی‌گری



International Communist Current

جریان کمونیست بین‌المللی

برگردان فارسی از صدای انترناسیونالیستی

صدای انترناسیونالیستی

اطلاعات لازم برای تماس با جریان کمونیست بین‌المللی بقرار زیر است:

لینک منبع ترجمه شده به زبان انگلیسی:

http://en.internationalism.org/ir/۹۴_parasitism

سایت جریان کمونیست بین‌المللی:

<http://www.internationalism.org>

ایمیل جریان کمونیست بین‌المللی:

international@internationalism.org

آدرس سایت و ایمیل صدای انترناسیونالیستی به قرار زیر
است:

سایت:

www.internationalistvoice.org

ایمیل:

[contact@ internationalistvoice.org](mailto:contact@internationalistvoice.org)

تلگرام:

[https//t.me/intvoice](https://t.me/intvoice)

انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت!

مقدمه‌ای بر ترجمه فارسی

تزهائی در باره طفیلی‌گری

اولین حزب کمونیست ایران به رهبری آوتیس سلطانزاده تحت تاثیر انقلاب اکتبر شکل گرفت و عضو انترناسیونال سوم (کمینترن) شد. پس از شکست موج انقلاب جهانی ۱۹۲۳ - ۱۹۱۷ که دنیا را تکان داد، استالینیزم بر ویرانه‌های انقلاب اکتبر خود را تحکیم بخشید و شروع به قتل‌عام پیشقراولان پرولتاریای جهانی کرد. به سبب رابطه فیزیکی که حزب کمونیست ایران با حزب کمونیست شوروی داشت، کمونیستهای "ایرانی" جزو اولین دسته از کسانی بودند که توسط ماشین سرکوب استالین سر بر خاک فرو افتادند. یکی از گرامیترین آنها تئورسین جنبش کمونیستی آوتیس سلطانزاده بود. این مسئله باعث شد یک گسست در سنت‌های کمونیستی و پرولتری در فضای سیاسی ایران بوجود بی‌آید.

بعد از آن تاریخ، تاریخ چپ ایران، تاریخ چپ دستگاه سیاسی سرمایه بوده است. به سبب تسلط بلامنازع چپ سرمایه بر فضای سیاسی ایران و نبود سنت‌های کمونیستی و پرولتری، رفتار، کردار، اخلاقیات و پرنسپ‌های فضای سیاسی ایران، انعکاسی از ارزش‌های چپ سرمایه بوده است.

شرط پیشروی مواضع انترناسیونالیستی در فضای سیاسی ایران، جافتادن سنت‌ها و پرنسپ‌های انترناسیونالیستی و پرولتری است. در مقابل نفوذ ایدئولوژی‌های بورژوائی و خرده بورژوائی، باید تلاش برای تحکیم ارزش‌های پرولتری که انعکاسی از آگاهی طبقاتی پرولتری است، به بخشی از وظایف خستگی ناپذیر انترناسیونالیستها تبدیل شود. درس آموزی

از تجربیات دیگر انترناسیونالیستها، که تاریخا و ارگانیک ریشه در جریانی دارند که در سیاهترین دوره ضد انقلاب از مواضع کمونیستی دفاع کرده‌اند برای دیگر انترناسیونالیستها حیاتی بوده و است. در راستای انتقال این تجربیات است که تزهائی در باره طفیلی‌گری را ترجمه می‌کنیم و امیدواریم گامی در راستای تحکیم سنت‌های پرولتری و کمونیستی باشد.

صدای انترناسیونالیستی

فروردین ۱۴۰۱

۱. جنبش کارگری در طول تاریخ خود مجبور بوده است با اشکال گوناگون از نفوذ ایدئولوژی‌های بیگانه در صفوف خود دست و پنجه نرم کند، این ایدئولوژی‌ها از طرف طبقه حاکم و یا خرده بورژوازی آمده است. این نفوذ اشکال و فرم‌های مختلفی در درون سازمانهای طبقه کارگر بخود گرفته است. در میان معروفترین و شناخته شدهترین‌ها، ما می‌توانیم اشاره کنیم به:

- فرقه‌گرایی
- فردگرایی
- اپورتونیسیم
- سیاست ماجراجویی
- سیاست کودتایی

۲. فرقه‌گرایی بیان نمونه خاصی از درک خرده بورژوائی از سازمان [انقلابی] است. این تصور یا جهان بینی خرده بورژوائی را منعکس می‌کند که در آن خواهان پادشاه بودن در قصر کوچک خود می‌باشند. از طریق اینکه میل دارد علائق و مفاهیم خاص سازمانی را به کل جنبش ترجیح دهد، خود را آشکار می‌سازد. بر طبق جهان بینی "فرقه‌گرایی" تشکیلات در "دنیا تک است" و نشان‌دهنده یک تحقیر شاهانه در مقابل تمامی سازمانهای درون فضای سیاسی پرولتری است، کسانی که به عنوان "رقیب" یا حتی "دشمنان" دیده می‌شوند. از آنجایی که سازمان‌های فرقه‌گرا از طرف دیگر جریانات احساس خطر می‌کنند، لذا از شرکت در گفتگو یا مباحثه با دیگر سازمانها خودداری می‌کنند و ترجیح می‌دهند که به "انزوای باشکوه" خود پناه ببرند و طوری رفتار

می‌کنند که انگار دیگران وجود ندارند و یا اینکه بدون در نظر گرفتن وجه اشتراک با آنها با لجابت آنچه را که خود را از دیگران متمایز می‌کند، مطرح می‌کنند.

۳. فرقه‌گرایی همچنین می‌تواند از طریق نفوذ یا تاثیر خرده بورژوازی یا مستقیماً از تاثیرات بورژوازی ناشی شده باشد. از طبقه حاکم ایدئولوژی رسمی‌اش را می‌گیرد که اشخاص را بصورت موضوعات تاریخی ببیند، که «انسان خود ساخته» را تجلیل می‌کند و «مبارزه هر یک علیه همه» را توجیه می‌کند. اما قبل از هر چیز، این ایدئولوژی از طریق خرده بورژوازی وارد سازمانهای پرولتری می‌شود، بویژه از طریق عناصر تازه پرولتر شده که از قشرهای اجتماعی نظیر دهقانان و پیشه‌وران (این مورد بویژه در قرن گذشته اتفاق افتاد) یا از محیط‌های روشنفکری و فضای دانشجویی (همان چیزی که بویژه بعد از عروج مجدد تاریخی طبقه کارگر بعد از پایان دهه ۶۰ میلادی واضح شده بود) هستند. فردگرایی عمدتاً خود را نشان می‌دهد از طریق گرایش:

- اینکه تشکیلات را نه بعنوان کل جمعی بلکه بعنوان مجموعه‌ای از اشخاص می‌بیند، که در آن رابطه بین افراد بر روابط سیاسی یا بر اساسنامه سازمانی ارجحیت دارد؛
- اینکه "آرزو و آمال" خود و یا "منافع" خود را قبل از نیازهای تشکیلات پیش ببرد؛
- در نتیجه، مقاومت در برابر نظم و انضباط لازم در داخل سازمان؛

- به دنبال "تحقق [خواستهای] شخصی" از طریق فعالیت‌های مبارزاتی است؛
- با اتخاذ نگرشی همیشه خودش را در مقابل ارگان مرکزی می‌بیند، [ارگان مرکزی] محکوم می‌شود به تلاش برای در هم شکستن فردیت. نگرش تکمیلی آن است که به دنبال "ارتقاء" از طریق بدست آوردن جایی در چنین ارگانهایی است؛
- به طور کلی طرفدار یک درک نخبگانی از سازمان است، که در آن آرزوی یکی از "مبارزان درجه اول" را دارد، در صورتی که، در حال توسعه نگرش تحقیر به کسانی است که به آنان به دیده "مبارزان درجه دوم" نگریسته می‌شود؛

۴. اپورتونیزم در طول تاریخ جدی‌ترین خطرات را به سازمانهای پرولتری زده است و مثال دیگری از بیان نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوائی است. یکی از نیروهای محرکه‌اش ناشکیبا بودن است که بیانگر دیدگاه قشر اجتماعی است که محکوم به ناتوانی است و به لحاظ تاریخی هیچ آینده‌ای در انتظارشان نیست. نیروی محرکه دیگر آن تمایل به میانجیگری بین منافع و مواضع بین دو طبقه اصلی متخاصم در جامعه، یعنی بورژوازی و پرولتاریا است. حتی از همان اول اپورتونیزم خودش را از طریق اینکه تمایل به قربانی کردن منافع عمومی و تاریخی پرولتاریا به توهمات در مورد "پیروزی‌های" آنی و شرایطی کند، نشان می‌دهد. اما از آنجائیکه برای طبقه کارگر تقابلی بین مبارزه درون سرمایه داری و مبارزه تاریخی برای انهدام سیستم [سرمایه داری] وجود ندارد

لذا سیاست‌های اپورتونیستی منجر به فدا کردن منافع آنی پرولتاریا نیز می‌شود، بویژه زمانی که طبقه کارگر را مجبور می‌کند که با منافع و مواضع بورژوازی مصالحه کند. در تحلیل نهائی، در لحظات حساس تاریخی مانند جنگ‌های امپریالیستی و انقلابات پرولتاری، جریان‌ات اپورتونیستی نهایتاً به اردوگاه دشمن می‌پیوندند. به عنوان نمونه اکثریت احزاب سوسیالیست در طول جنگ جهانی اول و یا احزاب کمونیست در آستانه جنگ جهانی دوم [به اردوی دشمن پیوستند].

۵. ماجراجویی (یا "سیاست کودتائی") خود را بعنوان نقطه مقابل اپورتونیسم نشان می‌دهد. تحت پوشش "صلابت" و "رادیکالیسم"

کاملاً ضروری است بین دو مفهومی که «ماجراجویی» بیان می‌کند تمایز قائل شویم. از یک طرف سیاست ماجراجویانه پیش عناصر جدا شده از طبقه [فاقد هر گونه تعلق طبقاتی] وجود دارد، [عناصری] که شکست خورده اند تا نقشی را در درون طبقه حاکم ایفا کنند. از آنجائیکه تصور می‌کنند پرولتاریا یک نقش حیاتی در زندگی جامعه و تاریخ ایفا می‌کند، لذا آنها سعی می‌کنند از سوی طبقه کارگر، و یا سازمانهای آن، به رسمیت شناخته شوند که به آنها اجازه می‌دهد تا نقش فردی را ایفا کنند که بورژوازی از آنها امتناع کرده است. هدف این عناصر در چرخش به سوی مبارزه طبقاتی قرار دادن خودشان در خدمت [مبارزه طبقاتی] نیست، بلکه بر عکس قرار دادن مبارزه طبقاتی در خدمت جاه طلبی خودشان است. آنها بدنبال کسب شهرت "رفتن به طرف پرولتاریا" هستند که دیگران آن شهرت را از طریق سفر به دور جهان بدست می‌آورند. از سوی دیگر اصطلاح ماجراجویی توصیف یک نگرش سیاسی است که خود را وارد عملکردهای ناسنجیده می‌کند که حداقل شرایط برای پیروزی آن، بلوغ کافی طبقه کارگر است، هنوز وجود ندارد.

چنین نگرشی ممکن است از سوی ماجراجویان سیاسی که بدنبال هیجان هستند، ارائه شود اما به همان اندازه می‌تواند توسط کارگران جدی و مبارزان با اعتقاد راسخ و متواضع گرفته شود، اما فاقد توانائی‌های لازم برای ارزیابی‌های سیاسی هستند یا کاملاً توسط بی‌صبری خرد شده اند.

اظهار میدارد که در هر لحظه آماده است تا حمله به بورژوازی را شروع کند، وارد حملات سرنوشت‌ساز شود، در حالی که شرایط برای چنین مبارزه‌ای برای پرولتاریا هنوز وجود ندارد. جریانی که سعی دارد از کشیده شدن طبقه کارگر در مبارزاتی که می‌تواند در شروع خود با شکست مواجه شود، ممانعت کند - و زمانی که این اعمال انجام می‌گیرد [ماجراجوئی] هرگز تردیدی بخود راه نمی‌دهد تا جریان معتبر کارگری را اپورتونیست، مایل به همکاری [با بورژوازی] بنامد و یا تا جایی پیش می‌رود که آنها را "خائن" می‌نامد.

در واقع از آنجائیکه ماجراجوئی و اپورتونیسم از همان منبع ریشه می‌گیرند، بی‌صبری خرده بورژوائی، لذا با اپورتونیسم همکاری و همگرایی داشته است. تاریخ مثالهای زیادی به خود دیده که چگونه جریانات اپورتونیستی، جریاناتی با سیاست کودتایی را حمایت کرده‌اند و یا خود تبدیل به جریاناتی با سیاست کودتایی رادیکال شده‌اند. به همان طریق در اوایل قرن بیستم، در مقابل اپوزسیون جناح چپ به نمایندگی روزا لوکزامبورگ [جناح] راست سوسیال دمکراسی آلمان از «سوسیال رولوسیونرهای» روسی که طرفدار تروریسم بودند، حمایت کردند. زمانی که حتی روزا لوکزامبورگ بر علیه یک قیام توسط کارگران برلین که پاسخی بود به تحریکات دولت سوسیال دمکرات اظهار مخالفت کرد، حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان که به تازه‌گی دولت را رها کرده بود با عجله مستقیماً وارد قیام شد که با کشتار دسته جمعی کارگران و در آن میان مهمتر از همه با کشتار رهبران کمونیستی خاتمه یافت.

۶. مسئولیت دائمی انقلابیون مبارزه علیه نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوائی و بورژوائی در درون سازمان‌های طبقاتی پرولتری، و نیز در برابر مظاهر مختلف آن است. در واقع حتی می‌توان گفت که مبارزه اصلی جریانات انقلابی و پرولتری باید در درون سازمانهای طبقاتی پرولتری انجام گیرد. به حدی که آن [مبارزه] بسیار مشکل‌تر از مبارزه مستقیم بر علیه نیروهای رسمی اعلام شده بورژوازی است.

مبارزه علیه فرقه‌ها و فرقه‌گرائی یکی از اولین مواردی بود که مارکس و انگلس بخصوص در درون انترناسیونال اول، انجام دادند. به همین ترتیب، مبارزه با فردگرائی، بویژه در شکل آنارشیزم آن، چیزی که نه تنها مارکس و انگلس، بلکه حتی مارکسیست‌هایی در درون انترناسیونال دوم را (بخصوص روزا لوکزامبورگ و لنین) بر علیه آن بسیج کرد.

مبارزه بر علیه اپورتونیزم واقعا یکی از مستمرترین و سیستماتیک‌ترین مبارزاتی بوده است که جریانات انقلابی از ابتدای پیدایش خود انجام داده اند:

- بر علیه "سوسیالیزم دولتی" لاسال در طول ۸۰-۱۸۷۰ میلادی.
- در برابر همه نوع از روزیونیست‌های برنشتاینی و رفرمیست‌ها در آغاز قرن بیست.
- بر علیه منشویک‌ها.
- بر علیه عقاید بینابینی کائوتسکی، بلافاصله قبل از، در طول و بعد از جنگ جهانی اول.

- علیه انحطاط انترناسیونال سوم و احزاب کمونیست در طول دهه ۱۹۲۰ و در آغاز دهه ۳۰ میلادی.
- بر علیه انحطاط جریان‌ات تروتسکیستی در طول دهه ۱۹۳۰.

مبارزه بر علیه سیاست کودتائی به اندازه مبارزه بر علیه اپورتونیسیم ضروری و استوار نبوده است. با این حال از اولین گام‌های جنبش کارگری به پیش برده شده است (بر علیه گرایش آنی گرایان، «ویلیج - شاپرت» در درون اتحادیه کمونیستها، بر علیه ماجراجویان باکونینی در "کمون" لیون در سال ۱۸۷۰ و در طول جنگ داخلی در اسپانیا در سال ۱۸۷۳). و بدین ترتیب این مبارزات بویژه در طول موج انقلابی ۲۳-۱۹۱۷ مهم بودند؛ به ویژه، توانائی بلشویک‌ها برای انجام این مبارزه در ژوئیه ۱۹۱۷ بود که تحقق انقلاب اکتبر را ممکن ساخت.

۷. نمونه های قبلی نشان می‌دهد که تاثیر از اینها مظهر نفوذ ایدئولوژیهای بیگانه است و رابطه نزدیک دارد با:

- دوره‌های تاریخی
- فازهای تکاملی طبقه کارگر
- وظیفه طبقه کارگر در این یا آن شرایط

به عنوان مثال، اپورتونیسیم یکی از مهمترین بیان برای نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوائی است که صریحا با آن مبارزه شده است، گرچه یکی از ویژگی‌های همیشگی تاریخ جنبش کارگری بود، اما قبل از هر چیز زمین خودش را، در طول یک دوره، در پیش احزاب انترناسیونال دوم پیدا کرد:

- که در آن توهمات به مصالحه با بورژوازی، بدلیل رونق سرمایه‌داری و رفاه واقعی در شرایط زندگی طبقه کارگر، به شدت رشد کرد.

- وجود احزاب توده‌ای به این نظر اعتبار داد که فشار از طریق چنین احزابی می‌تواند به تدریج منجر به انتقال خودبخودی سرمایه‌داری به سوسیالیسم شود.

به همان ترتیب پیشروی اپورتونیست‌ها در درون انترناسیونال سوم، بیش از همه به شکست موج انقلاب بستگی داشت. این مسئله این ایده را در مورد امکان پذیر بودن و بدست آوردن نفوذ در بین طبقه کارگر از طریق سازش و دادن امتیازاتی به توهمات خودشان در مورد پارلماناریسم، مسئله اتحادیه‌های کارگری و ماهیت احزاب "سوسیالیستی" تقویت کرد.

اهمیت تاریخی آن دوره در تاثیر از اشکال متفاوت از ایدئولوژی‌های بیگانه در درون طبقه کارگر، زمانی که صحبت از فرقه‌گرایی به میان می‌آید بیشتر آشکار می‌شود. و این در آغاز شکل‌گیری جنبش کارگری، هنگامی که پرولتاریا به تازگی از پیشه‌وران، صنعتگران و کارگران ماهر با اسرار مهارتی و رمز و رموز شغلی بودند، بیشتر پر اهمیت بود. برای یکبار دیگر فرقه‌گرایی خود را در سیاهترین دوره ضد انقلاب از طریق جریانات بوردگیستی نشان داد، که دیدگاهش به عقب کشیدن خود یا به لاک خود فرو رفتن بود، تنها (اما بطور مسلم اشتباه) روشی بود که خودش را از تهدیدهای اپورتونیستی محافظت کند.

۸. در تاریخ جنبش کارگری در مقایسه با پدیده‌های دیگر مانند اپورتونیزم به پدیده طفیلی‌گری سیاسی، که تا حد زیادی نیز نتیجه نفوذ ایدئولوژی‌های بیگانه در درون طبقه کارگر است، بها داده نشده است. این مورد [طفیلی‌گری] به این دلیل بوده است که طفیلی‌گری فقط در برهه‌های خاص تاریخی سازمان‌های پرولتاریا را تحت تاثیر قرار داده است. برای مثال، اپورتونیزم یک تهدید دائمی برای سازمان‌های پرولتاریا است و بیش از هر چیز زمانی خود را نشان می‌دهد که این سازمان‌ها بزرگترین مراحل توسعه خود را می‌گذرانند. در مقابل، انگلی اساساً خود را در زمان مهم‌ترین جنبش‌های طبقه نشان نمی‌دهد. برعکس، در دوره‌ای از ناپختگی جنبش است زمانیکه سازمان‌های طبقاتی سنت‌های چندان قوی ندارند و هنوز نفوذ ضعیفی دارند که انگلی حاصلخیزترین خاک خود را پیدا می‌کند.

این بستگی به ماهیت خود طفیلی‌گری دارد برای اینکه موثر واقع شود باید با عناصری گره بخورد که در جستجوی مواضع طبقاتی هستند اما مشکل دارند بین سازمان‌های واقعی انقلابی و جریاناتی که تنها فلسفه وجودیشان، زنده ماندن به هزینه سازمان‌های پرولتری است تمایز قائل شوند، تا در فعالیت سازمان‌های واقعی انقلابی اختلال کند، در واقع آنها را از بین ببرد. در عین حال پدیده انگلی، باز هم بنا به ماهیت خود در زمان شکل‌گیری سازمان‌های طبقاتی پرولتری ظاهر نمی‌شود، بلکه زمانی که [سازمان‌های پرولتری] در حال حاضر تشکیل یافته‌اند و آنها ثابت کرده‌اند که واقعا از منافع پرولتری دفاع می‌کنند، شکل می‌گیرد.

اتحاد دموکراسی سوسیالیستی (اتحاد باکونین) که سعی کرد در مبارزه انترناسیونال اول اختلال کند و آنرا داغون کند، اینها در واقع عناصری بودند که اولین تجلی تاریخی از سیاست انگلی بودند.

۹. اولین بار مارکس و انگلس طفیلی‌گری را به عنوان تهدیدی به سازمانهای پرولتری شناسائی کردند:

"الان زمان آن است که به یکبار و بخاطر همه به تمام اختلافات درونی روزانه که از طریق حضور بدن انگلی در انجمن‌مان بر انگخته می‌شود، پایان دهیم. این درگیری‌ها تنها در خدمت اتلاف انرژی است وگرنه می‌بایست [این انرژی] برای مبارزه با رژیم بورژوائی استفاده شود. از طریق اینکه فعالیت‌های انترناسیونال را در مقابل دشمنان طبقه کارگر فلج کند، لذا اتحاد [اتحاد باکونین] بعنوان نوکران تحسین برانگیز بورژوازی و دولت ظاهر می‌شود" (انگلس، "شورای عمومی به همه اعضای انترناسیونال" - یک اخطار برای اتحاد باکونین).

بنابراین مفهوم طفیلی‌گری سیاسی اصلاً "از کشفیات جریان کمونیست بین‌المللی" نیست. برای اولین بار انترناسیونال اول با این تهدید علیه جنبش کارگری به مقابله پرداخت، آنرا شناسائی کرد و با آن مبارزه کرد. در انترناسیونال اول جائی که مارکس و انگلس اولین کسانی بودند که [ماهیت] طفیلی‌گری‌ها را به عنوان عناصر سیاسی شده مشخص کردند که همزمان اعلام می‌کردند جزو برنامه و سازمان‌های پرولتری هستند، [در حالیکه]

نیروهای خود را برای مبارزه علیه سازمان‌های طبقاتی پرولتری و نه بر علیه طبقه حاکم متمرکز کرده بودند. اساس فعالیت خود را به بد نام کردن و مانور دادن در برابر اردوی کمونیسم کردند، حتی اگر آنها مدعی تعلق به آن و در خدمت آن بودن می‌کردند.^۲

^۲ مارکس و انگلس تنها کسانی نبودند که طفیلی‌گری سیاسی را توصیف کردند. در اواخر قرن نوزدهم تئورسین بزرگ مارکسیست «آنتونیو لبریولا» همان تجزیه و تحلیل را از طفیلی‌گری می‌کند:

"در اولین نوع از احزاب سیاسی ما (او در اینجا منظورش اتحادیه کمونیستها است) چیزی که می‌توانست بنام اولین سلول در ارگانیزم بسیار پیچیده و الاستیک ما نامیده شود، نه تنها یک آگاهی در مورد وظایفی که پیش رو بود بلکه در مورد فرمهای مناسب و روشهای ارتباط بین اولین مبارزان انقلاب پرولتری وجود داشت. این دیگر فرقه نبود؛ آن شکل [فرقه] دیگر کهنه شده بود. سلطه فوری و خارق العاده از فرد دیگر برداشته شده بود. سازمان با یک دسیپلین که ریشه‌اش در ضرورت و تجربه در اصول و عقاید بود مسلط شده بود، که دقیقاً باید انعکاس آگاهی از این ضرورت باشد.

این در مورد انترناسیونال نیز معتبر بود، برای کسانی که سعی کردند تا اقتدار خود را بر آن اعمال کنند و شکست خوردند تنها ظاهر استبدادی داشت. همان چیز در همه احزاب کارگری صادق است و اگر این نظریه هنوز قادر به نفوذ نباشد، هنوز هم آژیتاسیون مقدماتی و گنج‌کننده پرولتری نمی‌تواند چیزی جز توهم و بهانه‌ای برای فتنه‌ها ایجاد کند.

و اگر چنین کاری را نکنند، آن موقع سازمان یک فرقه خواهد شد که در آنجا متعصبان پشت دیوانه‌ها و جاسوسان پلیس را نوازش خواهند کرد، و آن تکرار بین‌الملل برادری خواهد بود که مثل یک انگل به انترناسیونال چسبیده بود و از آن تغذیه می‌کرد و آنرا بی اعتبار می‌کرد (...). و یا دیگری می‌شود گروهی فاقد تعلق طبقاتی و خرده بورژوازی ناراضی که وقت خود را صرف حدس و گمان در مورد سوسیالیسم می‌کنند یا هر گونه عبارت دیگری که از لحاظ سیاسی مد شده است." (مقاله‌ای در مفهوم تاریخ)

"برای اولین بار در تاریخ مبارزه طبقاتی با یک توطئه پنهانی مواجه می شویم. در قلب طبقه کارگر که هدف آن نه انهدام رژیم استثمارگر موجود بلکه خود انجمن [انترناسیونال اول] که سر سخت ترین دشمنی را با این رژیم نمایندگی میکند." (انگلس، گزارش به کنگره لاهه در اتحاد)

۱۰. تا این حد که جنبش کارگری، در شکلی از انترناسیونال اول، تجربه غنی از مبارزه با زندگی انگلی را بدست آورده است از اهمیت بیشتری برخوردار است، ما باید آموزشهای اساسی را از نبردهای قبلی دوباره بازپس گیریم. این آموزشها در بر گیرنده یک سری جنبه ها هستند:

- موقعی که طفیلی‌گری ظاهر می شود؛
- ویژگیهای متمایز آن در مقایسه با دیگر خطرانی که سازمانهای کارگری پیش رو دارند؛
- پایه های جذب نیروی آن؛
- متدهایش؛
- موثرترین روش برای مبارزه با آنها؛

واقعیت و چیزی که ما شاهد آن خواهیم بود این است که در همه این نقطه نظرها، یک شباهت قابل بحث بین شرایطی که فضای انقلابی امروز درمقابل اش قرار دارد و زمان انترناسیونال اول وجود دارد.

۱۱. اگر چه [طفیلی‌گری] طبقه کارگری را که هنوز به لحاظ تاریخی بی تجربه بود دچار کرد، اما طفیلی‌گری مثل یک دشمن به جنبش کارگری تنها زمانی که آن به درجه ای از بلوغ رسیده است و دوران بچگی و فرقه گرائی را پشت سر گذاشته است، ظاهر می‌شود:

"فاز اول مبارزات کارگری با جنبش فرقه گرائی توصیف می‌شد. این مسئله مستحق مرحله ای بود که طبقه کارگر به حد کافی رشد نکرده بود که واکنشی همچون یک طبقه را از خود نشان دهد." (مارکس - انگلس)

با پیدایش مارکسیسم و بلوغ آگاهی طبقاتی پرولتاریا و توانائی پیشتر اول آن در سازماندهی مبارزه، یک پایه سالم برای جنبش کارگری بنیان نهاده شد:

"از این لحظه به بعد که جنبش کارگری به یک واقعیت تبدیل شد، مدینه فاضله‌های خارق‌العاده ناپدید شدند... چرا که جایگاه این آرمان شهرها با درک روشنی از شرایط تاریخی این جنبش گرفته شده بود و چرا که نیروهای یک سازمان رزمی طبقه کارگر بیشتر و بیشتر دور هم جمع می‌شدند." (پیشنویس مبارزه طبقاتی در فرانسه - مارکس)

حقیقت این است که طفیلی‌گری تاریخاً خود را به عنوان یک جواب به تشکیل انترناسیونال اول جلوه کرد. چیزی که انگلس

توضیح داد مثل "یک روشی که قدم به قدم فرقه‌های کوچک را منحل و جذب خود می‌کرد" (انگلس، نامه به کللی - ویشنوتسکی).
به عبارت دیگر انترناسیونال اول ابزاری بود که بخش‌های مختلف درون جنبش کارگری را موظف می‌کرد تا پروسه شفاف‌سازی جمعی و عمومی را آغاز کنند و به نظم و انضباط سازمانی واحد، غیر شخصی و پرولتاریایی تن دهند. در مقاومت در برابر این "انحلال و جذب" بین‌المللی همه این ویژگی‌ها و خودمختاری‌های سازمانی و برنامه‌های غیر پرولتری بود که طفیلی‌گری برای اولین بار بر علیه جنبش انقلابی اعلام جنگ کرد:

"فرقه‌ها که در آغاز یک پایگاه یا ستون برای جنبش شده بودند زمانی که دیگر در دستور روز قرار نگرفتند، تبدیل به یک مانع شدند، تا سپس ارتجاعی شوند. اثبات اینها فرقه‌هایی است در فرانسه و بریتانیا و اخیرا لاسالیانها در آلمان، جایی که پس از سالها حمایت از سازمانهای پرولتری، تبدیل به ابزاری برای پلیس شدند." (مارکس - انگلس، انشعاب به اصطلاح در انترناسیونال)

۱۲. همین چهارچوب پویای تحلیلی است که توسط انترناسیونال اول تکامل داده شد توضیح می‌دهد که چرا ما در دوره کنونی، دهه ۸۰ و مهمتر از همه در دهه ۹۰ میلادی شاهد توسعه طفیلی‌گری هستیم که از زمان اتحاد باکونین و جریان‌های لاسالیانی بی سابقه بوده است. زیرا امروز ما با گروه‌های غیررسمی مواجه می‌شویم که اغلب به شکل مخفی عمل می‌کنند و ادعا می‌کنند که متعلق به

اردوی کمونیست چپ هستند. اما در واقع انرژی خود را به جای مبارزه با رژیم بورژوائی به مبارزه با سازمانهای مارکسیست موجود اختصاص میدهند.

مانند زمان مارکس و انگلس عملکرد این موج ارتجاعی انگلی، خرابکاری در توسعه بحث باز و روشن پرولتری است و از برپائی یک قوائد رفتاری که تمام اعضای اردوگاه پرولتری را به هم وصل می‌کند، جلوگیری می‌کند. چیزی که امروز وجود دارد:

- یک جریان مارکسیست انترناسیونالیست مانند جریان کمونیست بین‌المللی که فرقه‌گرایی و تک نظری را نفی می‌کند؛
- بحث علنی بین سازمان‌های انقلابی؛
- بحث زنده در مورد اصول سازمانی مارکسیستی و دفاع از فضای انقلابی؛
- عناصر جدید انقلابی که در جستجوی سازمان‌های واقعی مارکسیستی و سنت‌های برنامه‌ای هستند؛

از جمله عناصر مهمی هستند که در حال حاضر نفرت طفیلی‌گری سیاسی را برانگیخته است و موجب حمله‌ور شدن آنها شده است.

با توجه به تجربیات انترناسیونال اول ما شاهد آن هستیم که فقط در دوره هائی که جنبش کارگری یکسری از ناپختگی‌های بنیادی خودش را در مسیر تکامل پشت سر می‌گذارد و به یک مرحله کیفی بالاتر دست می‌یابد، یک سطح ویژه کمونیستی، طفیلی‌گری به عنوان مخالف اصلی جلوه‌گر می‌شود.

در دوره فعلی این ناپختگی بطور کلی، یک محصول از جنبش کارگری جوان نیست، بلکه قبل از هر چیز نتیجه‌ای از پنجاه سال دوره ضد انقلاب است که پی آمدیست از شکست موج انقلاب در سالهای ۲۳-۱۹۱۷. امروز یک گسست در تداوم ارگانیک با سنت‌های نسل‌های پیشین انقلابیون که قبل از هر چیز اهمیتی را که خرده بورژواها و ضد سازمانی‌ها از خود منعکس می‌کنند و رفتاری که در میان بسیاری از آن عناصر که مدعی وابستگی خود به مارکسیسم و کمونیست چپ هستند را توضیح می‌دهد.

۱۳. یک سری کامل از شباهت‌ها بین شرایطی و ویژگی‌هایی که باعث بوجود آمدن طفیلی‌گری در زمان انترناسیونال اول بود و طفیلی‌گری امروزه وجود دارد. با این حال مهم است که به یک تفاوت مهم بین این دو دوره توجه داشته باشیم: در قرن قبل طفیلی‌گری بطور کلی شکلی از سازمان تمرکز یافته و ساختاری در درون سازمانهای طبقاتی بخود گرفت، در حالی که امروزه اساساً به شکل گروه‌های کوچک خود را سازماندهی می‌کند و یا حتی از عناصر "غیر سازماندهی شده" [تشکیل می‌شود] (هر چند هم ما بین شان همکاری صورت می‌گیرد). این تفاوت [ما بین دو دوره] آن ماهیت اساسی و بنیادی پدیده طفیلی‌گری را در طول دو دوره زیر سوال نمی‌برد، چیزی که از طریق حقایق زیرین قابل توضیح است:

- اتحاد باکونین بر اساس باقیمانده بخش‌هایی از فرقه‌های دوره قبلی گسترش یافت، ساختار آنها را که بشدت حول یک "پیامبر" تمرکز یافته بود را پذیرفتند و ذوقی که آنها برای

سازمانهای مخفی داشتند؛ در مقابل، یکی از پایه‌های اساسی برای طفیلی‌گری امروزه، ارث بردن از اعتراضات دانشجویی است که بازگشت تاریخی مبارزه طبقاتی در پایان دهه ۱۹۶۰ و بخصوص در سال ۱۹۶۸ را تحت تاثیر خود قرار داد، همراه با فردگرایی که به یدک می کشید و هرگونه تمرکز و سازماندهی را، چیزی که ظاهراً "افراد را سرکوب میکرد" زیر سوال می برد.^۳

- در زمان موجودیت انترناسیونال اول فقط یک سازمان بود که کل جنبش کارگری را سازماندهی می کرد. جریاناتی که هدفشان نابودی انترناسیونال بود و همزمان مدعی بودند که مبارزه را بر علیه بورژوازی به پیش می برند، مجبور بودند در درون جنبش پرولتری عمل کنند. بر خلاف آن دوره، امروزه، عناصری که مبارزه طبقه کارگر را نمایندگی می کنند در سازمان های متفاوت درون فضای انقلابی پراکنده هستند، هر یک از گروه های انگلی می تواند خود را به عنوان نماینده "جزء" دیگری از فضای [پرولتری] به همراه دیگر گروه ها معرفی کند.

بنابراین مهم است که امروز آشکارا و قاطع اعلام کرد که پراکندگی کنونی فضای سیاسی پرولتری، و هر گونه رفتار فرقه گرایانه که تلاش در جهت ایجاد یک بحث علنی و تجدید

^۳ این پدیده، نیرو گرفتن استالینیزم در طول دوره ضد انقلاب مسلما با نفوذ شورا گرائی تقویت می شود، جریان کمونیست بین المللی نشان داده است، بهائی است که جنبش کارگری پرداخت کرده است و پرداخت خواهد کرد.

سازمان یابی بین اجزای مختلف [فضای سیاسی پرولتاری] را به عقب بیندازد، مستقیماً نقش طفیلی‌گری را در دست دارد.

۱۴. مارکسیسم پس از انترناسیونال اول به تفاوت‌هایی بین طفیلی‌گری و اشکال دیگری از نفوذ ایدئولوژی بیگانه در درون سازمانهای طبقه کارگر اشاره کرده است. برای مثال اپورتونیسیم، در ابتدا فقط خود را به شکل سازمانی که (همانند منشویکها در سال ۱۹۰۳) اساساً برنامه سازمانهای پرولتاری را مورد حمله قرار میداد، آشکار می‌شد.

طفیلی‌گری از طرف دیگر برای انجام نقش خود در حله اول برنامه را مورد حمله قرار نمی‌دهد. فعالیت‌های خودش را اساساً در زمین سازمانی انجام می‌دهد، حتی اگر به منظور "جذب" نیرو جنبه‌های خاصی از برنامه را نیز زیر سوال می‌برد. به همین خاطر باکونین در کنگره باسل در انترناسیونال اول به سال ۱۸۶۹ شعار "لغو حق ارث" را پیش کشید، زیرا او می‌دانست که می‌تواند نمایندگان متعددی را حول این پوچی جمع کند، چرا که همچنان توهمات زیادی در مورد این موضوع در انترناسیونال وجود داشت. اما هدف واقعی پشت این مانور بر کنار کردن شورای عمومی بود که تحت تاثیر مارکس قرار گرفته بود، تا شورای عمومی که باکونین را پشتیبانی می‌کرد تشکیل شود.^۴

^۴ به این خاطر است که دوستان باکونین در این کنگره از تصمیمی که قدرت شورای مرکزی را بشدت تقویت می‌کرد، حمایت کردند. بعدها، آنها خواستار این بودند که نیابستی عملکردی بیش از "صندوق پستی" داشته باشد.

از آنجائیکه طفیلی‌گری مستقیماً ساختار سازمانی سازمان‌های پرولتری را مورد حمله قرار می‌دهد، بنابراین نشان دهنده آن است زمانی که شرایط تاریخی اجازه ظهور آنرا می‌دهد، یک خطر فوری و خیلی بیشتر از اپورتونیسیم است. این دو [طفیلی‌گری و اپورتونیسیم] بیانی برای نفوذ ایدئولوژی‌های بیگانه و خطری مرگبار برای سازمان‌های پرولتری هستند. اپورتونیسیم منجر به مرگ خود از طریق پیوستن به اردوی بورژوازی می‌شود، اما از آنجائیکه اپورتونیسیم بیش از هر چیز برنامه را مورد حمله قرار می‌دهد و به این هدف تنها از طریق یک پروسه دراز مدت نائل می‌شود لذا جریان انقلابی، چپ [منظور گرایش انقلابی است نه چپ سرمایه]، قادر به تکامل یک مبارزه در درون سازمان برای دفاع از برنامه می‌شود.^۵

در مقابل زمانی که خود سازمان، در ساختار خودش، توسط طفیلی‌گری تهدید می‌شود، این به جریان پرولتری زمان کمتری می‌دهد تا خود را برای دفاع سازماندهی کند. مثالی از انترناسیونال اول در این رابطه خیلی مهم است: کل مبارزه با

^۵ تاریخ جنبش کارگری شاهد مثال‌های زیادی از مبارزه طولانی مدت است که چپ پیش برده است. در میان مهمترین‌ها میتوان اشاره کرد:

- مبارزه روزا لوکزامبورگ علیه روزیونیسیم برنشتاین در اواخر قرن نوزده؛
- مبارزه لنین علیه منشویکها از سال ۱۹۰۳ به بعد؛
- مبارزه لوکزامبورگ و پانه کوک بر علیه کائوتسکی در مورد مسئله اعتصاب توده ای ۱۹۱۱ - ۱۹۰۸؛
- مبارزه پانه کوک، گورتر، بوردیگا و تمام مبارزان در درون چپ در انترناسیونال سوم (تروتسکی را از یاد نبریم، تا حدودی) در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم.

اتحاد باکونین فقط چهار سال بطول انجامید، بین ۱۸۶۸ زمانی که باکونین به انترناسیونال پیوست و ۱۸۷۲ زمانی که او در کنگره لاهه اخراج شد. این یک درس مهم را تاکید می‌کند: ضرورت اینکه جریانات پرولتری با صراحت به طفیلی‌گری حمله کنند، بدون اینکه منتظر شوند تا انگل‌ها ضربه خود را بزنند و سپس مبارزه با آنها انجام گیرد.

۱۵. همانطور که ما شاهد بوده‌ایم، مهم است بین طفیلی‌گری و دیگر اشکال نفوذ ایدئولوژی بیگانه در درون طبقه کارگر تمایز قائل شویم. با این حال یکی از ویژگی‌های طفیلی‌گری استفاده از دیگر عبارات است. این از منشاء طفیلی‌گری سر چشمه می‌گیرد، چیزیکه یک نتیجه از نفوذ [ایدئولوژی] بیگانه است، همچنین از این واقعیت که در رویکرد خود، چیزی که هدف آن در تحلیل نهائی تخریب سازمانهای پرولتری است، توسط پرنسیپ‌ها و محظورات اخلاقی باز داشته نمی‌شود. همانطور که ما در انترناسیونال اول و جنبش کارگری آنزمان دیدیم، اتحاد باکونین به توانائی آن در استفاده از بقایای فرقه گرائی مشهور شده بود، و اینکه از یک رویکرد اپورتونیستی استفاده کند (به عنوان مثال، در مسئله حق ارث) و از طریق اینکه به طور کامل وارد یک سری عملیات ماجراجویانه شود ("کمون" لیون و جنگ داخلی اسپانیا در سال ۱۸۷۳).

به طور مشابه بر همان فردگرائی که در آن زمان در پرولتاریا وجود داشت یک طبقه که از صنعت گران و طبقه دهقان ظهور کرده بود، بنیان نهاده شد (بخصوص در اسپانیا و سلسله کوههای ژورا در سوئیس). همان ویژگی‌ها امروز در طفیلی‌گری

وجود دارد. ما قبلا به نقش فردگرایی در تشکیل گروه‌های انگلی اشاره کرده‌ایم، اما ارزش آنرا دارد اشاره کنیم که تمامی انشعابات از جریان کمونیست بین‌المللی که گروه‌های انگلی را تشکیل داده‌اند (گروه کمونیست انترناسیونالیست، گروه بولتن کمونیست، فراکسیون خارجی جریان کمونیست بین‌المللی) بر پایه روش‌های فرقه‌گرایی بنیان نهاده شده‌اند، بطوریکه خیلی زود سازمان را رها کردند و از یک بحث که منتهی به شفافیت می‌شد امتناع کردند. به طور مشابه اپورتونیزم یکی از ویژگی‌های گروه کمونیست انترناسیونالیست است، زمانی که جریان کمونیست بین‌المللی را متهم میکرد (آن موقع که هنوز بعنوان یک "گرایش" در درون تشکیلات بود) به اینکه شرایط سختی را برای کاندیدهای جدید [برای عضویت] نمی‌گذارد، برای اینکه بعدا به بی‌پرنسیب‌ترین کمپین عضوگیری دور بزند، بطوری که برنامه خود را تغییر داد تا بتواند به بیشترین ابهامات مد روز چپ بپیوندد (مثل "ایدئولوژی جهان سوم" و غیره).

همان اپورتونیزم توسط گروه بولتن کمونیست و فراکسیون خارجی جریان کمونیست بین‌المللی نشان داده شد. زمانی که آنها با چانه زنی باور نکردنی وارد پروسه، تلاش برای آغاز روند همگرایی مجدد کردند. سرانجام، زمانیکه به مسئله سیاست ماجراجویی - سیاست کودتایی بر میگردد صفت مشخصه همه این گروه‌ها است، حالا ما سستی گروه کمونیست انترناسیونالیست را برای تروریسم کنار می‌گذاریم - بطور سیستماتیک در تمامی دام‌هایی که طبقه بورژوازی برای طبقه کارگر پهن می‌کند افتاده‌اند، زمانی که زمین توسط طبقه حاکم و اتحادیه‌های کارگری پیشاپیش مین گذاری شده، طبقه کارگر

تشویق می‌شود مبارزه خودش را توسعه دهد، به عنوان مثال در پائیز ۱۹۹۵ در فرانسه.

۱۶. تجربه انترناسیونال اول نشان داده است که می‌تواند بین طفیلی‌گری و باتلاق تفاوتی وجود داشته باشد (حتی اگر ترم دوم در آن زمان استفاده نمی‌شد). مارکسیسم باتلاق را به عنوان یک منطقه خاکستری سیاسی که بین مواضع طبقه کارگر و [مواضع] بورژوائی و خرده بورژوائی تقسیم شده است، تعریف می‌کند. چنین مناطق خاکستری می‌تواند به عنوان اولین گام در یک پروسه از تکامل آگاهی طبقاتی توسط بخش‌هایی از طبقه کارگر، یا زمانی که از مواضع بورژوائی برش می‌کنند، پدیدار شود. آنها همچنین می‌توانند بیانگر باقیمانده‌هایی از جریاناتی را که در یک مرحله زمانی بخصوصی بیان یک تلاش واقعی برای رسیدن به آگاهی باشند، اما قادر به تکامل در شرایط تاریخی جدید و تجربه مبارزه پرولتری نیستند. گروه‌های منطقه باتلاق [منطقه خاکستری] به ندرت ثبات خود را حفظ می‌کنند.

فرسوده شده بین مواضع طبقه کارگر و طبقات دیگر آنها یا بطور کامل مواضع پرولتری را انتخاب می‌کنند یا به بورژوازی می‌پیوندند، یا بین این دو آلترناتیو تکه تکه می‌شوند. به طور کلی این چنین روندی انگیزه و عزم راسخ طبقه کارگر را در مقابله با حوادث بزرگ بتدریج تضعیف می‌کند (در طول قرن بیستم جنگ امپریالیستی و انقلاب پرولتری)، و این جهت‌گیری عمومی در پروسه‌ای از تضعیف تا حدی زیادی وابسته به تکامل توازن قوا بین طبقه بورژوازی و پرولتاریا است.

در مواجهه با این جریانات نگرش چپ از جنبش کارگری هرگز این نبوده که این گروهها را بطور کامل از دست رفته برای جنبش کارگری ببیند، بلکه سعی کرده است به اینها یک تکانی بدهد تا شفافیت بیشتر پیدا کنند، این مسئله به روشن‌ترین عناصر اجازه می‌دهد تا به مبارزه بپیوندند همزمان از کسانی که بسوی اردوی دشمن می‌روند بطور قاطع انتقاد می‌کند.

۱۷. در داخل انترناسیونال اول، در کنار پیشقراول مارکسیستی جریاناتی وجود داشتند که می‌توانستند متعلق به باتلاق تعریف شوند. چنین موردهائی به عنوان مثال، جریانهای از پرودونیستها که در نیمه اول قرن نوزدهم، یک پیشقراول واقعی برای پرولتاریای فرانسه انجام داده بودند. در زمان مبارزه بر علیه اتحاد انگلی، دیگر چنین نقشی ایفا نکردند. علیرغم این با وجود ابهاماتی که آنها داشتند قادر به شرکت در مبارزه برای نجات انترناسیونال بودند، به ویژه در کنگره لاهه.

نگرش جریانات مارکسیستی نسبت به آنها کاملاً متفاوت با اتحاد باکونین بود. هرگز مسئله اخراج آنها مطرح نبود. بر عکس، خیلی مهم بود که آنها را با خودشان در مبارزه بر علیه اتحاد باکونین همراه سازند، نه به خاطر اهمیت آنها در درون انترناسیونال اول، بلکه به این خاطر که خود مبارزه می‌تواند به عنوان یک تجربه به این جریانات در شفافیت بیشتر [موضع شان] کمک کند.

در عمل این مبارزه یک تفاوت اساسی بین "باتلاق" و طفیلی‌گری را تأیید کرد: اگر اولی‌ها از زندگی پرولتری گذار می‌کنند که برای بهترین عناصر امکان پذیر می‌سازد تا به جریان

انقلابی نزدیک شوند، در حالی که هدف اساسی دومی انهدام سازمان‌های طبقاتی است، و به طور کامل قادر به تکامل در این راستا نیست، حتی اگر اشخاصی وجود دارد که توسط طفیلی‌گری فریب خورده اند، بتوانند این کار را انجام دهند [از طفیلی‌گری گسست کرده و به سوی مواضع پرولتری جهت‌گیری کنند].

امروز خیلی مهم است که بین جریان‌ات درون "باتلاق" ^۶ از جریان‌ات طفیلی‌گری تمایز قائل شویم. گروه‌های درون فضای پرولتری باید قبلی‌ها را کمک کنند تا بطرف مواضع مارکسیستی تکامل پیدا کنند. و یک روشن‌سازی سیاسی را در درون آنها تحریک کنند. در مقابل انگل‌ها باید بیشترین جدیت را بخرج داد و طرد کردن نقش کلیدی که آنها به نفع بورژوازی ایفا می‌کنند. از همه مهمتر اینکه، آشفتگی جریان‌ات باتلاق آنها را در مقابل حملات انگلی ضربه پذیر می‌سازد (بویژه با توجه به تردید آنها نسبت به مسئله سازمانی، در مورد گروه‌هایی که از شورآگرائی می‌آیند صادق است).

^۶ در دوران ما، باتلاق بویژه توسط جریان‌ات گوناگون شورآگرائی (مانند آن گروه‌هایی که با ظهور مبارزه طبقاتی در پایان دهه ۱۹۶۰ میلادی، و احتمالاً در دوره‌های آتی مبارزه طبقاتی نیز ظهور خواهند کرد) توسط بازماندگان گذشته دی لئونیستا در کشورهای آنگلو ساکسون، یا توسط عناصری که در حال برش از چپ [سرمایه] هستند، نمایندگی می‌شود.

[توضیح صدای انترناسیونالیستی]

آنگلو ساکسون به کشورهای آنی که انگلیسی زبان هستند و عمدتاً ساکنان سفید پوست دارند اطلاق می‌شود، به عنوان نمونه بریتانیای کبیر، ایالات متحده، کانادا، استرالیا، نیوزیلند و غیره.

۱۸. هرگونه نفوذ از ایدئولوژی بیگانه در سازمانهای پرولتری به نفع طبقه دشمن عمل می‌کند. این به ویژه هنگامی که به طفیلی‌گری می‌رسد، مشخص است که هدف آن نابودی چنین سازمانهایی است (چه اینکه آشکارا بگویند یا نه). اینجا باز هم انترناسیونال اول خیلی واضح و روشن بود، بویژه تاکید میکرد که حتی اگر او [باکونین] عامل دولت سرمایه داری نیست، با این وجود باکونین به مراتب بیشتر از هر ماموری در خدمت منافع دولت عمل می‌کرد. این به این مفهوم نیست که طفیلی‌گری بخودی خود نشان دهنده این است که بخشی از دستگاه سیاسی طبقه بورژوازی را نمایندگی می‌کند، مانند جریان‌های بورژوائی درون چپ افراطی، مثل تروتسکیستها که امروزه ایفا میکنند. در واقع، در آن زمان در چشمان مارکس و انگلس، حتی شناخته شده ترین انگل های زمان، باکونین و لاسال، به عنوان نمایندگان سیاسی طبقه بورژوا دیده نمی شدند. این تحلیل از درک آنها ناشی می‌شود که طفیلی‌گری به خودی خود بخشی از بورژوازی را تشکیل نمی دهد، چرا که برنامه یا جهت گیری برای سرمایه ملی و جایگاه خاصی در ارگان‌های دولتی برای کنترل مبارزه طبقه کارگر ندارد. با این حال، بورژوازی توجه بخصوصی به این گروه‌ها دارد، چرا که می‌داند چه نقشی طفیلی‌گری ایفا می‌کند. این مسئله خود را عمدتاً از طریق سه روش بیان می‌کند:

- حمایت سیاسی از فعالیتهای انگلی؛ مطبوعات بورژوائی اروپا درگیری‌های اتحاد باکونین با شورای عمومی را پیش بردند؛

- نفوذ و مانور ماموران دولتی در جریانات انگلی؛ به همین خاطر واحد لیون اتحاد [باکونین] توسط دو نفر از ماموران بناپارت، ریکارد و بلانس هدایت می شدند؛
- ایجاد جریانات سیاسی توسط بخش‌هایی از بورژوازی که وظیفه شان انگلی کردن به سازمانهای پرولتری است؛ به این طریق مازینیست‌ها هنگام تاسیس انترناسیونال اول به آن پیوستند، در حالی که "اتحادیه برای صلح و آزادی" (که توسط مامور بناپارت وگت هدایت می شد) چیزی که مارکس بیان کرد "در اپوزسیون با انترناسیونال تشکیل شد" و سعی کرد در سال ۱۸۶۸ با آن "متحد" شود؛

اینجا باید تاکید کرد که حتی اگر اکثر جریانات انگلی اظهار می‌دارند که از برنامه پرولتری دفاع می‌کنند، دفاع از برنامه پرولتری برای سازمان برای انجام وظایف انگلی سیاسی ضروری نیست [ماهیت انگلی] از موضعی که دفاع می‌کنند مشخص نمی‌شود بلکه از نگرش مخرب‌شان نسبت به سازمانهای واقعی طبقه کارگر مشخص می‌شود.

۱۹. در عصر کنونی، زمانیکه سازمان‌های پرولتری همان شهرتی را که انترناسیونال اول در زمان خودش داشت، ندارند، لذا دستگاه‌های تبلیغاتی رسمی بورژوازی بطور کلی از گروه‌ها و افراد انگل حمایت نمی‌کنند (چیزی که در هر صورت می‌تواند به بی اعتبار کردن انگل‌ها در مقابل عناصری که در جستجوی نقطه نظرات کمونیستی هستند، منجر شود).

در مقابل باید یادآوری شود که در کمپین‌های بورژوازی در مورد "نفی ایسم" که بطور مشخص بسوی کمونیست چپ جهت گیری کرده، یک مکانی برای گروه‌های سابقی مانند "جنبش کمونیستی"، "لا بانگیسه" و غیره، که به عنوان نمایندگان کمونیست چپ معرفی میشوند، محفوظ است، در حالیکه این گروه‌ها یک رنگ آمیزی غلیظ انگلی دارند.

از سوی دیگر، در واقع یک عامل دولت، «شینیر» [Chénier]^۷ بود کسی که نقش کلیدی در شکل‌گیری یک "گرایش مخفی" در درون جریان کمونیست بین‌المللی ایفا کرد که موجب از دست دادن نیمی از واحد بریتانیا شد که موجب ظهور یکی از شاخص‌ترین گروه‌های انگلی، گروه بولتن کمونیستی شد. ما همچنین نباید این امکان را از نظر دور بداریم که بعضی از عناصری که در آغاز انشعاب، در سال ۱۹۷۸ از جریان کمونیست بین‌المللی جدا شدند که منجر به ظهور «گروه کمونیست انترناسیونالیست» شد، عوامل دولتی و یا سازمانهای چپ بودند (چیزی که برخی از عناصری که در آن زمان تشکیلات را ترک کردند، حالا تصور میکنند).

سرانجام، برای اینکه همچون انگل‌ها عمل کنند، ما تلاش جریانات بورژوائی برای نفوذ کردن به فضای پرولتری را میتوانیم مشاهده کنیم، [این مسئله] را امروز بوضوح با فعالیت گروه چپ «هیلو روجو» در اسپانیا (همچنانکه سالها برای وارد

^۷ هیچ مدرکی دال بر اینکه «شینیر» مامور سازمان امنیت دولت باشد وجود ندارد. اما پیشرفت سریع شغلی او در دستگاه دولتی پس از خروج او از جریان کمونیست بین‌المللی و مهمتر از همه در داخل دستگاه حزب سوسیالیست (در آن زمان در دولت بود)، نشان می‌دهد که او قبلا باید برای دستگاه بورژوازی کار کرده باشد همزمان که او خودش را به عنوان "انقلابی" معرفی میکرد.

شدن به فضای سیاسی پرولتری تلاش کرد قبل از اینکه یک حمله همه جانبه ای را علیه آن شروع کند)، یا گروه «سازمان کمونیست انترناسیونالیست» (یک گروه چپ ایتالیائی که بعضی از عناصر آن از بوردگیسم می آیند و امروز خود را بعنوان "وارث واقعی" این جریان معرفی می کند) قابل توضیح است.

۲۰. با توجه به سرشت خود طفیلی‌گری نفوذ عوامل دولتی به محافل انگلی بوضوح آسان‌تر است، که هدف بنیادی طفیلی‌گری مبارزه بر علیه سازمان‌های واقعی پرولتری است. این حقیقت، که طفیلی‌گری اعضای خودش را از میان عناصری جذب می‌کند که دیسپلین سازمانهای طبقاتی را نفی می‌کنند، اساسنامه و عملکرد سازمانهای طبقاتی را تحقیر می‌کنند، غیر رسمی‌گری و وفاداری شخصی بجای وفاداری به سازمان را ستایش می‌کنند، [لذا چنین نگرشی] در را به این نوع از نفوذها به فضای انگلی باز می‌کند. درها به همان اندازه برای یاران غیر عمدی دولت سرمایه‌داری نیز باز هستند، ماجراجویان سیاسی، عناصری که تعلق طبقاتی خود را از دست داده و بدنبال قرار دادن جنبش کارگری در خدمت جاه‌طلبی‌های خود هستند و همچنین تلاش برای شهرت و قدرت که جامعه بورژوازی از آنها دریغ کرده است. در انترناسیونال اول باکونین مثال مشهور آن بود. مارکس و رفقایش هرگز ادعا نکردند که باکونین عامل مستقیم دولت بود. اما این مانع آن نشد که آنها آن کارها و یا خدماتی را که او ناخواسته به طبقه حاکم انجام میداد شناسائی و رد نکنند، بلکه همچنین رویکرد و ریشه طبقاتی را که این ماجراجویان در درون سازمانهای پرولتری دارند و نقشی که آنها بعنوان رهبران

طفیلی‌گری ایفا می‌کنند را شناسائی و رد کردند. بنابراین، با توجه به اقدامات مخفی اتحاد باکونین در انترناسیونال اول، آنها نوشتند که "عناصری که تعلق طبقاتی خود را از دست داده اند" قادر بوده‌اند که "در قلب [انترناسیونال اول] نفوذ کنند و سازمان های مخفی ایجاد کنند". مشابه همین برخورد از طرف «بیل» در مورد «شواپتزر»، رهبر جریان انگلی لاسالی ایفا شد:

"او هم وقتیکه بزودی واقف شد که هیچ آینده‌ای برای او در درون بورژوازی وجود ندارد به جنبش پیوست. برای او، که شیوه زندگی‌اش او را بسیار زود از طبقه‌اش جدا کرده بود، تنها، امید به ایفای نقش در جنبش کارگری را داشت که جوابگوی جاه‌طلبی‌ها و ظرفیت‌های او باشد" (بیل: زندگینامه).

۲۱. اگر چه جریان‌ات انگلی معمولاً توسط ماجراجویانی که فاقد تعلق طبقاتی هستند رهبری می‌شود (زمانی که بحث در مورد عوامل مستقیم دولتی نیست)، آنها فقط از این دسته نیرو جذب نمی‌کنند. می‌توان عنصری را پیدا کرد که در ابتدا از یک خواست انقلابی برخوردار بود، از همان آغاز هدفش انهدام سازمانهای پرولتری نبود، اما [دارای ویژگیهای زیر] است:

- آغشته شده به ایدئولوژی خرده بورژوائی، بی‌قرار، فردی، نخبه‌گرا، روابط دوستی را به روابط سیاسی ترجیح می‌دهد؛
- "نامید" از طبقه کارگر که شاید برای آنها پیشرفت سریعی ندارد؛

• متوجه می‌شود که تطبیق دادن با نظم و انضباط سازمانی سخت است، مستاصل از اینکه در فعالیت‌های مبارزی "خشنودی" حاصل نمی‌شود چیزی که به آن امیدوار بود یا آن "پست‌هائی" که برای دستیابی‌شان تلاش میکرد؛

سرانجام دشمنی عمیق‌اش را نسبت به سازمان پرولتری توسعه می‌دهد، حتی اگر این دشمنی با ادعای "مبارزی" پوشانده شده باشد.

در درون انترناسیونال اول، تعداد معینی از اعضای شورای عمومی، مانند «اکاریوس»، «یونگ» و «هالس» در این دسته جای می‌گرفتند.

علاوه بر این، طفیلی‌گری قادر به جذب عناصر جدی و مبارز پرولتری نیز هست که بدلیل ضعف خرده بورژوائی و یا به خاطر فقدان تجربه، اجازه می‌دهند تا آلت دست شوند و یا توسط عناصر آشکارا ضد پرولتری فریب بخورند. در انترناسیونال اول، این حالت اتفاق افتاد که بسیاری از کارگران در اسپانیا با اتحاد [باکونین] رفتند.

۲۲. تا آنجا که به جریان کمونیست بین‌المللی مربوط می‌شود، بسیاری از انشعاباتی که منجر به شکل‌گیری گروه‌های انگلی شده، شامل عناصری بوده که از رویکرد خرده بورژوائی تأثیر پذیرفته بودند که در بالا به آن اشاره شد. تأثیری که از سوی روشنفکران، که در جستجوی "برسمیت شناخته شدن" هستند و ناامید از اینکه در درون سازمان بدان دست نیافته‌اند، بی‌صبر از اینکه موفق به متقاعد کردن دیگر مبارزان از "صحت" مواضع خود و یا از روند کند پیشرفت مبارزه طبقاتی نشده‌اند، حساسیت بیش از حد به

انتقاد از مواضع و یا رفتار خود، مردود شمردن سنترالیزم که آنرا مثل "استالینیسیم" درک می‌کنند، نیروهای محرکه‌ای بودند در پشت شکل‌گیری "گرایش‌هایی" که کم و بیش منجر به شکل‌گیری گروه‌های کم‌عمر انگلی شد، و این به طفیلی‌گری غیر رسمی سوخت بیشتری داد.

به ترتیب، اولین "گرایش" در سال ۱۹۷۹ منجر به تشکیل "گروه کمونیست انترناسیونالیست" شد. بعد از آن گرایش «شینیر» از جمله منجر به تشکیل گروه فروپاشیده کونونی "گروه بولتن کمونیستی" شد، و سپس "گرایش" «مک اینتاش - جی آ - م ال» (که بطور کلی از اعضای ارگان مرکزی تشکیل می‌شدند) که منجر به ظهور فراکسیون خارجی جریان کمونیست بین‌المللی (در حال حاضر چشم انداز انترناسیونالیستی) شد که همگی تصاویر خاصی از این پدیده هستند. در جریان این چنین حوادثی می‌توان شاهد آن بود که چطور عناصر پایداری با اعتقادات پرولتری بخود اجازه می‌دهند تا توسط وفاداری شخصی نسبت به اعضای اصلی این "گرایشها" به گمراه کشیده شوند، گرایشاتی که واقعی نبودند بلکه قبیله بودند، که جریان کمونیست بین‌المللی در حال حاضر آنها را تعریف کرده است، این واقعیت که تمام این انشعابات انگلی از سازمان ما، برای اولین بار به شکل قبیله داخلی ظاهر شده، واضح است که هیچ حادثه اتفاقی نیست.

در واقع، یک شباهت بزرگ وجود دارد بین رفتار سازمانی که بر اساس آن قبیله شکل می‌گیرد و آن چیزی که به طفیلی‌گری سوخت می‌رساند: فردگرایی، به اساسنامه همچون چهارچوبی نگریسته می‌شود که یکی را محبوس می‌کند، مستاصل از فعالیت‌های مبارزی، وفاداری شخصی در مقابل وفاداری

سازمانی، تاثیر پذیرفته از "اساتید" (عصری که به دنبال اتوریته شخصی بر دیگر مبارزان است).

واقعیت این است که، شکل‌گیری قبایل [سیاسی] در حال حاضر یعنی تخریب بافت سازمانی، بیان نهایی خود را در طفیلی‌گری می‌یابد: تمایل به نابود کردن سازمان‌های پرولتری به طور کلی.^۸

^۸ در پاسخ به تجزیه و تحلیل جریان کمونیست بین‌المللی و نگرانی‌ها در مورد طفیلی‌گری، منتقدین ما می‌گویند که این پدیده تنها در مورد جریان ما صادق است، یا جریان ما به عنوان هدف نشانه‌گیری شده و یا به عنوان "ارائه دهنده" آن، از طریق انشعاب، به فضای انگلی [معرفی می‌شود]. این درست است که امروز جریان کمونیست بین‌المللی هدف اصلی [حمله] طفیلی‌گری است، چیزی که به راحتی توسط این واقعیت توضیح داده می‌شود که ما بزرگترین و گسترده‌ترین سازمان در درون جنبش پرولتری هستیم. مسلماً این بزرگترین نفرت‌ها را از دشمنان به جنبش ما بر می‌انگیزد، که هرگز هیچ مناسبتی را از دست نمی‌دهد تا خصومت سازمان‌های پرولتری را نسبت به یکدیگر بر نیانگیزند. یکی دیگر از دلایل این "امتیاز" دقیقاً برای جریان کمونیست بین‌المللی این است که سازمان ما دچار انشعابات متعددی شده که منجر به شکل‌گیری گروه‌های انگلی شده است. ما می‌توانیم توضیحات بیشتری برای این پدیده ارائه دهیم. نخست آنکه جریان کمونیست بین‌المللی تنها سازمان جدید در فضای سیاسی پرولتری است که ۳۰ سال بعد از سال ۱۹۶۸ دوام آورده است، چرا که دیگر گروه‌ها در آن زمان وجود داشته است. در نتیجه، سازمان ما بیشتر تحت تاثیر روح محفلیسم قرار گرفته، چیزی که زمین مستعد برای پرورش نگرش قبیله‌ای و طفیلی‌گری است. علاوه بر این، دیگر سازمان‌ها قبل از تجدید حیات تاریخی طبقه کارگر یک "انتخاب طبیعی" را پشت سر گذاشته بودند، چیزی که همه ماجراجویان، نیمه ماجراجویان، و روشنفکرانی که در جستجوی مخاطب بودند، که فاقد صبر به انجام کار در سازمان‌های کوچکی که نفوذ چندان در طبقه کارگر نداشتند را از میان برداشته بود. در زمان تجدید حیات پرولتری در صحنه تاریخی چنین عناصری تصور کردند که بر احوالی می‌توانند در سازمان‌های جدید "از نظر مقامی پیشرفت کنند" که روند شکل‌گیری را می‌پیمایند، در مقایسه با سازمان‌های قدیمی‌تر که در آنها "مقام‌ها قبلاً اشغال شده بودند".

ثانیاً، به طور کلی یک تفاوت اساسی بین (به همان اندازه متعدد) انشعابات که فضای بورژوازیستی را دچار کرد (چیزیکه توسعه یافته‌ترین جریان انترناسیونالیستی تا پایان دهه

۲۳. عدم تجانس یکی از نشانه‌های طفیلی‌گری است، چرا که در درون صفوف خود هم عناصر نسبتاً جدی و هم کسانی که نفرت از سازمان‌های پرولتری نیروی محرکه‌شان است، وجود دارد، حتی ماجراجویان سیاسی و یا عوامل دولتی، طفیلی‌گری را مناسب‌ترین زمین برای سیاست‌های مخفی و تحریف خود پیدا می‌کنند که بیشترین دشمنی را با منافع پرولتاریا دارند، چیزی که آنها را قادر می‌سازد تا جدی‌ترین عناصر را بدنبال خود بکشند.

حضور چنین عناصر "جدی"، به ویژه کسانی که برای ساختن سازمان تلاش‌های واقعی کرده‌اند، در واقع یکی از پیش شرط‌ها برای موفقیت طفیلی‌گری است، چرا که به اینها اعتبار، نفوذ و مجوز نادرست "پرولتری" می‌دهد (دقیقاً مثل ایدئولوژی

۱۹۷۰ بود) و آنهایی که جریان کمونیست بین‌المللی را دچار کرده‌اند، وجود دارد. سازمان‌های بورژوازیستی رسماً اعلام می‌کنند که آنها یکپارچه هستند، انشعاب معمولاً ناشی از عدم امکان توسعه اختلافات سیاسی در درون سازمان است و در نتیجه لزوماً نباید دینامیک انگلی داشته باشد. در مقابل این، انشعابات از جریان کمونیست بین‌المللی نتیجه عدم تعدد نظرات یا فرقه‌گرایی نیست، چرا که سازمان ما همیشه [حق‌گرایش را] اجازه داده است، در واقع تشویق به مناظره و رویارویی در درون سازمان کرده است: آن فرار دسته جمعی ناشی از بی‌صبری، ناکامی‌های فردی، نگرش قبیله‌ای و بنابراین از همان ابتداء روح و دینامیک انگلی داشته است. اما ما می‌توانیم اشاره کنیم که تنها جریان کمونیست بین‌المللی هدف حمله طفیلی‌گری نیست. لجن‌پراکنی‌هایی که «هیلو روجو» و «جنیش کمونیستی» خودشان را به آن معطوف میدارند بسوی کل کمونیست‌چپ جهت‌گیری شده است. بطور مشابه هدف اصلی «سازمان کمونیست انترناسیونالیست» جریان بورژوازیستی است. سرانجام، حتی اگر گروه‌های انگلی حملات خود را بر روی جریان کمونیست بین‌المللی متمرکز کرده‌اند و از دیگر گروه‌های درون فضای سیاسی پرولتری محفوظ می‌دارند و یا حتی به آنان تملق می‌گویند (چیزی که گروه بولتن کمونیستی این چنین می‌کرد و «جنیش و تغییرات» بطور مداوم انجام می‌دهد) این به طور کلی طراحی برای افزایش اختلافات بین گروه‌ها است - چیزی است که جریان کمونیست بین‌المللی همواره اولین جریانی بوده که با آن مبارزه کرده است.

اتحادیه ای که برای ایفای نقش خود نیازمند مبارزان "جدی و فداکار" است). در همان زمان، طفیلی‌گری و عناصر برجسته آن، می‌تواند یک کنترل کامل بر روی بخش بزرگی از نیروهای خود از طریق پنهان کردن اهداف واقعی خود داشته باشد. این چنین بود، اتحاد در درون انترناسیونال اول که از محافل مختلف در اطراف "شهروندب" ساخته شده بود و آئین نامه مخفی برای "پیشقدمان" محفوظ کرده بود.

"اتحاد اعضای خود را به دو قبیله تقسیم می‌کند، مؤسسان و غیر مؤسسان، اشراف و عوام، دومی محکوم به این است که توسط قبلی هدایت شود از طریق سازمانی که برای آنها ناشناخته است." (انگلس : گزارش در مورد اتحاد)

امروز واکنش طفیلی‌گری به همان منوال است و این برای گروه‌های انگلی غیر معمول است، بخصوص ماجراجویان یا روشنفکران مستاصل که آنان را رهبری می‌کنند برنامه خودشان را آشکارا به نمایش می‌گذارند. این چنین است که «جنبش کمونیستی»^۹ بطور آشکار می‌گوید که فضای کمونیست چپ باید داغون شود، هم کاریکاتوری از طفیلی‌گری و هم یک سخنگو برای اهداف پنهان واقعی آنها است.

^۹ یک گروه که متشکل از اعضای سابق جریان کمونیست بین‌المللی است که با گروه کمونیست انترناسیونالیست بوده اند، چپ‌های قدیمی که نباید با گروه «جنبش کمونیستی» از دهه ۱۹۷۰ که یکی از حواریون مدرنیسم بود، اشتباه گرفته شود.

۲۴. آن روشهائی که توسط انترناسیونال اول و هواداران «آیزناخ» علیه طفیلی‌گری استفاده می‌شد، امروز به عنوان مدل در خدمت جریان کمونیست بین‌المللی است و از آن روشها استفاده می‌کند. در اسناد عمومی کنگره، در مطبوعات، در جلسات علنی و حتی در مجلس، مانور طفیلی‌گری محکوم شد. بارها و بارها نشان داده شد که خود طبقات حاکم پشت سر این حملات ایستاده بود، که هدف آن تخریب مارکسیسم شده بود.

کار کنگره لاهه و همچنین سخنرانی معروف بیل در برابر سیاست‌های مخفی بیسمارک و شوایتزر ظرفیت‌های جنبش کارگری را نشان داد که چگونه توانست همه جانبه چنین مانور هائی را توضیح دهد و همزمان به شیوه‌ای کنکرت چنین مانور هائی را نفی کرد. از جمله علل مهمی که انترناسیونال اول برای انتشار افشاگری‌ها در مورد باکونین داشت، ما می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

- کنار زدن علنی نقاب آنها تنها راه رهایی جنبش کارگری از چنین روش‌هائی است. تنها زمانی که تمام اعضای سازمان از این مسائل آگاه شود آن موقع امکان پذیر می‌شود که از تکرار چنین حوادثی در آینده جلوگیری کرد؛
- ضروری بود تا بطور علنی اتحاد باکونین را نفی کرد برای اینکه بتوان کسانی را که از روش‌های مشابه استفاده می‌کنند منصرف کرد. مارکس و انگلس به خوبی می‌دانستند که انگل‌های دیگری در حال اجرای فعالیت مخفی در داخل و خارج از سازمان هستند، مثل شاگردان «پیاتس».

- تنها یک بحث علنی می‌توانست کنترل باکونین را بر روی بسیاری از قربانیان او بشکند و آنها را تشویق به درددل کردن کند. برای پایان بخشیدن به [کنترل باکونین]، روش‌های دستکاری و تحریف باکونین، از طریق انتشار تعالیم و دستورات افشاش شد؛
- رد علنی [چنین روش‌هایی] ضروری بود تا از تدائی‌کردن انترناسیونال اول با چنین اعمالی جلوگیری کند. به این ترتیب، انترناسیونال اول پس از مطلع شدن از ماجرای «نچیو» تصمیم به اخراج باکونین کرد، از آنجائیکه بیم آن می‌رفت که این مسائل بر علیه انترناسیونال استفاده شوند.
- تجربیات این مبارزه نه تنها برای انترناسیونال اول بلکه برای آینده جنبش کارگری معنا و مفهوم تاریخی داشت. در چنین جوی بود که چند سال بعد بیل ۸۰ صفحه از زندگینامه خود را به مبارزه علیه لاسال و شوایتزر اختصاص داد.

اما مهمترین مسئله با این سیاست، ضرورت افشای آشکار ماجراجویان سیاسی مانند «باکونین» و «شوایتزر» بود. شاید به اندازه کافی نتوان تاکید کرد که این چنین نگرشی چگونه زندگی سیاسی مارکس را تحت تاثیر قرار داده است، که ما می‌توانیم آن را در نفی «لرد پالمستون» یا دنباله روان آقای وگتس ببینیم. او بخوبی فهمیده بود که اگر این مسائل را مثل گرد و خاکی فقط به زیر فرش می‌ریخت، تنها می‌توانست به نفع طبقه حاکم باشد.

۲۵. این همان سنت بزرگی است که جریان کمونیست بین‌المللی با مقالات خود و در مبارزات داخلی خود، جدل خود بر علیه طفیلی‌گری جامه عمل پوشانده است، اعلان عمومی اخراج یکی از اعضای خود به اتفاق آرا در یازدهمین کنگره بین‌المللی، انتشار مقالات در رابطه با فراماسونری و غیره [بخشی از آن اقدامات هستند].

به طور خاص، جریان کمونیست بین‌المللی از سنت دادگاه اعاده حیثیت در مورد اعضای که اعتماد خود را به سازمان‌های انقلابی از دست داده‌اند دفاع می‌کند، به منظور اینکه از فضای [پرولتاری] به عنوان یک کل دفاع کند؛ همه اینها دقیقاً بخشی از همان روحی هستند که در طول کنگره لاهه و کمیسیون تحقیق احزاب کارگری در روسیه نسبت به افراد مظنون به جاسوسی برای پلیس استفاده می‌شدند.

طوفان اعتراض و بیان اتهامات توسط مطبوعات بورژوا پس از انتشار نتایج اصلی تحقیق در مورد فعالیت اتحاد [باکونین] نشان می‌دهد که از نفی علنی چنین متدهائی بورژوازی بیش از هر کس دیگری هراسان است. به طور مشابه ما می‌بینیم که چطور رهبری اپورتونیست انترناسیونال دوم، در سال‌های قبل از سال ۱۹۱۴، به طور سیستماتیک فصل معروف "مارکس علیه باکونین" را در تاریخ جنبش کارگری نادیده می‌گرفت، چیزیکه نشان دهنده همان ترسی است که در تمام مدافعان درک سازمانی خرده بورژوائی وجود دارد.

۲۶. بر خلاف [عملکرد] پیاده نظام خرده بورژوائی طفیلی‌گری، سیاست جنبش کارگری محو کردن آنها از صحنه سیاسی بوده

است. در اینجا نفی مواضع و فعالیت های سیاسی پوچ و بی مفهوم طفیلی‌گری نقش مهمی دارد. به همین خاطر انگلس از افشاگری کردار سازمانی اتحاد [باکونین] حمایت کرد و آنرا با مقاله مشهور خود به نام "باکونینستها در کار" (در طول جنگ داخلی در اسپانیا) کامل کرد.

امروز جریان کمونیست بین‌المللی همان سیاست را از طریق مبارزه با بخشهای مختلف سازمان یافته و یا "درهم و برهم" از شبکه های انگلی دنبال میکند.

چیزی که به عناصر کم و بیش پرولتری مربوط می شود، که بدرجات متفاوتی توسط طفیلی‌گری فریب داده شده اند، سیاست مارکسیسم همواره کاملاً متفاوت بوده است. آن [سیاست] همواره سعی کرده است بین این عناصر و رهبری طفیلی‌گری تمایز قائل شود تا نشان داده شود که قبلی‌ها قربانیان دومی هستند، [رهبری طفیلی‌گری] توسط طبقه بورژوازی هدایت و حمایت می شود.

هدف از این سیاست همیشه، منزوی کردن رهبری طفیلی‌گری از طریق اینکه قربانیان [طفیلی‌گری] را از قلمرو نفوذ آنان بیرون بکشد، هست. در مقابل چنین "قربانیان"، مارکسیسم همواره نگرش و فعالیت‌های آنان را محکوم کرده و در همان زمان، تلاش برای احیای اعتماد اینها به سازمان‌ها و فضای پرولتری می‌کند. کار انگلس و لافارگ در برابر واحد اسپانیایی بین‌الملل اول تجسم کاملی از این کار است.

جریان کمونیست بین‌المللی همچنین این سنت را از طریق سازماندهی مقابله با انگل‌ها دنبال کرده است برای اینکه سعی کند [اعتماد] عناصر فریب خورده را مجدداً باز یابد. نام بردن بیل و لیبکنخت از شوایتزر به عنوان عامل بیسمارک در نشست جمعی

برای حزب لاسالیستها در « وپرتال» مثال شناخته شده از این نگرش است.

۲۷. این واقعیت که سنت مبارزه علیه طفیلی‌گری بعد از نبردهای بزرگ در درون انترناسیونال اول از دست رفته است، بستگی دارد به:

- این واقعیت که طفیلی‌گری خطر عمده‌ای برای سازمان‌های پرولتری پس از انترناسیونال اول ایفا نکرده است.
- وسعت ضد انقلاب، طول و عمق ضد انقلاب.

این به منزلهٔ ضعف عمده‌ای برای فضای سیاسی پرولتری در مواجهه با حملات انگلی است. این خطر به مراتب بیش از خطر فشار ایدئولوژیک ناشی از اضمحلال سرمایه داری است، فشاری که، همانگونه که جریان کمونیست بین‌المللی آنرا نشان داده است، نفوذ افراطی‌ترین اشکال از ایدئولوژی خرده بورژوائی را تسهیل می‌کند و زمین ایده آل برای رشد طفیلی‌گری ایجاد می‌کند.^{۱۰}

^{۱۰} "اضمحلال ایدئولوژیک در مرحلهٔ نخست و قبل از هر چیز بر طبقهٔ سرمایه‌دار اثر می‌گذارد، و سپس اقشار خرده بورژوائی که هیچ استقلال واقعی ندارند. ما حتی می‌توانیم بگوئیم که به ویژه دومی اضمحلال را با خودش تعریف می‌کند، چرا که شرایط آنان، عدم [چشم انداز] از آینده، بخوبی با پیام اصلی اضمحلال ایدئولوژیک وفق پیدا می‌کند: فقدان هرگونه چشم انداز فوری برای جامعه به عنوان یک کل. تنها پرولتاریا ناقل چنین افقی برای بشریت است و به همین دلیل [پرولتاریا] بیشترین توانایی را دارد تا در برابر این فروپاشی مقاومت کند. با این حال نمیتوان از تأثیرات اضمحلال

بنابراین مسئولیت بسیار مهمی بر عهده فضای پرولتاری است که خود را درگیر یک مبارزه مشخص علیه این معضل کند. تا حدود زیادی، توانائی جریانات انقلابی برای شناسایی و مبارزه با طفیلی‌گری، نشانه‌ای از میزان توانائی‌های آنها برای مبارزه با

به طور کامل چشم پوشی کرد، به ویژه به این دلیل که [پرولتاریا] ناچار است با خورده بورژوازی برخورد کند که ناقلین اصلی اضمحلال هستند. عناصر مختلفی که قدرت پرولتاریا را تشکیل می‌دهند همیشه و از ابعاد مختلف با اضمحلال ایدئولوژیک مقابله می‌کنند:

- اقدام جمعی، همبستگی، تقابل با متمیزه کردن افراد، روحی که "هر کس برای خودش" و "اینکه بدنبال قویترین بیفتی"؛
- نیاز به سازمانی که با اضمحلال اجتماعی مقابله کند، تخریب روابطی که پایه‌های جامعه [طبقاتی] را تشکیل می‌دهد؛
- اعتماد به نفس به آینده و به قدرت خود به طور مداوم توسط یک ناامیدی کلی از بین می‌رود که در حال تسخیر جامعه است با: پوچ‌گرایی، ایدئولوژی "بدون آینده"؛
- آگاهی، روشن بینی، انسجام در تفکر، علاقه به تئوری، باید راه دشوار خود را از طریق جامعه ای که در حال فرار بسوی خیال واهی است، به مواد مخدر، فرقه مذهبی، عرفان و تخریب تفکر که مشخصه عصر ما است، طی کند" (مجله انترناسیونالیستی شماره ۶۲، "اضمحلال، فاز نهایی زوال سرمایه داری"، بند ۱۳)

روشن است که رفتار ویژه طفیلی‌گری - غم و اندوه، همبستگی نادرست با قبیله، نفرت از سازمان، عدم اعتماد، تهمت - توسط اضمحلال اجتماعی امروز تغذیه می‌شود. با توجه به یک ضرب‌المثل، زیبا ترین گلها از پشته تپاله رشد می‌کند. علم به ما می‌آموزد که بسیاری از سازمانهای انگلی نیز همین کار را انجام می‌دهند. در حوزه خود، طفیلی‌گری سیاسی قوانین زیست‌شناسی را دنبال می‌کند، از تعفن جامعه عسل خود را تولید می‌کند.

دیگر خطراتی که سازمان‌های پرولتری بدان دچار می‌شوند، به ویژه همیشگی‌ترین خطر، یعنی اپورتونیزم است.

از آنجائیکه هم اپورتونیزم و هم طفیلی‌گری همان منشاء را دارند (نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوازی) و یک حمله به پرنسیپ‌های سازمان پرولتری را نمایندگی می‌کنند (اصول برنامه‌ای برای اولی و اصول سازمانی برای دومی) لذا تحمل کردن یکدیگر و رفتن در همان مسیر برای آنها کاملاً طبیعی است.

بنابراین اصلاً در تناقض نبود که ما در انترناسیونال اول دیدیم چگونه باکونیست‌های "ضد دولتی" دست در دست با "مدافعان دولتی" لاسالیست‌ها (نوع دیگری از اپورتونیزم را نمایندگی میکردند) بودند. یکی از عواقب ناشی از آن این است که اساساً به جریان‌های چپ از سازمان‌های پرولتری انگیزه مبارزه با طفیلی‌گری را داده است. در انترناسیونال اول به طور مستقیم مارکس، انگلس و گرایش آنها بود که مبارزه با اتحاد [باکونین] را به عهده گرفت.

این امر تصادفی نیست، اسناد اصلی که در طی این مبارزه تهیه شده بودند امضای آنها را بخود دارد (بخشنامه از ۵ مارس ۱۸۷۲، "به اصطلاح انشعاب در انترناسیونال" توسط مارکس و انگلس نوشته شده بود؛ گزارش ۱۸۷۳ در مورد "اتحاد برای دموکراسی سوسیالیستی و انجمن بین‌المللی کارگران" توسط مارکس، انگلس، لافارگ و اوتین نوشته شده بود).

چیزی که در زمان انترناسیونال اول معتبر بود امروز نیز معتبر است. مبارزه با طفیلی‌گری یکی از وظایف اساسی کمونیست چپ و بخشی از مبارزه سر سخت او بر علیه اپورتونیزم

است. امروز [این مبارزه] یکی از اجزای اصلی برای تدارک حزب فردا است، و در واقع هم یکی از عوامل تعیین کننده در لحظه ای است که حزب می‌تواند بوجود بیاید و هم در توانائی آن در ایفای نقش خود در نبردهای تعیین کننده پرولتاریا.